



کردم و دوباره درس و دانشگاه تعطیل شد. شرایط از قبل هم سخت‌تر شده بود، همسرم دکتر در دانشگاه علامه می‌خواند و من وسط کارشناسی مرخصی گرفته بودم.

یک سال بعد به پیشنهاد دکتر گوران ۸ واحد تئوری برداشتم و دوباره شروع کردم. توانستم تا سال ۸۳ درسم را تمام کنم. چند ماه گذشت و همسرم برای هیأت علمی دانشگاه یزد دعوت شد و به یزد برگشتیم. جابه‌جایی و رسیدگی به بچه‌ها وقت‌گیر بود. خیلی آماده نبودم اما برای ارشد کنکور دادم. رشته بیوشیمی دانشگاه پیام نور قبول شدم. دو ترم خواندم و دوباره کنکور دادم. این بار رتبه‌ام خیلی بهتر شده بود. دانشگاه شهید بهشتی فیزیولوژی و کشت بافت قبول شدم اما استرس داشتم که آیا کسی دو رشته را با هم می‌خواند؟ با چند نفر از اساتید صحبت کردم یکی از اساتید که خیلی امین بود، گفت: «شما که دو ترم از رشته قبلی را گذرانده‌ای، بهتر است هر دو را ادامه بدهی.»

رفت‌وآمد، سه شب کنار بچه‌ها نبودن، از این دانشگاه به آن دانشگاه رفتن، استرس اینکه آیا دو رشته با هم خواندن کار درستی بود یا نه؟ درس خواندن من به بچه‌ها ضرری نمی‌رساند؟ باید کاری می‌کردم شرایط بهتر شود. در یزد با آقای دکتر شیخا و آقای دکتر کلانتر آشنا شدم، پایان‌نامه‌ها را در یزد گرفتم. هر دو روی زمینه سرطان بود. یکی در مورد گیاهانی دارویی و داروهای مؤثر بر سرطان و دیگری فاکتورهای ژنتیکی سرطان. از یکی چهارتا مقاله و از دیگری دو تا مقاله چاپ شد.

ارشد بیوشیمی و فیزیولوژی خواندید! خب چه شد که با دکترای رشته نانو آشنا شدید؟

یک ترم از ارشد شهید بهشتی گذشته بود که فراخوان دکترای آمد. برای اولین بار در رشته نانو بیوتکنولوژی در ایران با انجام مصاحبه دانشجویی پذیرفتند. وقتی خبردار شدم زمان فراخوان تمام شده بود. تماس گرفتم و هرچه اصرار کردم فایده‌ای نداشت. بعد از ماه رمضان بود، از دانشگاه تهران زنگ زدند که

دو سه ماه اول خیلی سخت گذشت. معلم‌ها خیلی برایشان عجیب بود که این بچه چرا اینقدر درس‌خوان است. کم‌کم شرایط مدرسه بهتر شد. با معلم‌ها آشنا شده بودم فهمیدند واقعاً به درس علاقه دارم. تا اینکه سال ۷۳ که برای دیپلم می‌خواندم، آبان ماه حنا به دنیا آمد. به هر ترتیب با وجود اولین فرزندم در کنکور شرکت کردم. رتبه‌ام بد نشد. مامایی اراک قبول شدم. با بچه رفتن به خوابگاه و راه دور خیلی سخت بود. تصمیم گرفتم فعلاً درس را کنار بگذارم؛ اما درس می‌خواندم که دوباره کنکور بدهم. سه سال گذشت و خدا دومین فرزندم، حمید را به ما داد. همسرم درشش تمام شده بود و برای کنکور ارشد آماده می‌شد. درحالی‌که من مانده بودم و دو تا بچه و آرزوی درس خواندن.

سال ۷۷ با خانم دکتر گوران آشنا شدم. دکترای ژنتیک خوانده و تازه از آمریکا برگشته بود. آشنایی با ایشان و صحبت‌هایش مشوق خیلی خوبی بود. همان سال کنکور دادم و سال ۷۸ وارد رشته زیست‌شناسی دانشگاه پیام نور شدم. پیام نور بهترین گزینه بود هم تهران بودم و هم زیاد کلاس نداشتم.

ترم دو کارشناسی، ۱۵-۱۶ واحد برداشته بودم و با خوشحالی درس می‌خواندم که متوجه شدم ناخواسته دو قلو حامله هستم. بچه‌ها دو ماه زودتر از موعد و خرداد به دنیا آمدند. به اجبار آن ترم را حذف

”

خوشحال بودم به‌عنوان یک دانشجوی ایرانی توانسته بودم پروژه‌ای را به سرانجام برسانم که سال‌ها در هلند برای آن هزینه شده اما به نتیجه نرسیده بود